



کھیل و نظم: ممد علی

به نام خالق هستی

در قصه‌ی ما فردی وجود دارد به نام مستور طاء یعنی با
کلمات و وسایلی کار دارد و از آن دعا استفاده می‌کند که اول
آن ها با کلمه‌ی طاء شروع شود او می‌توانست روی هوا
چیزی بگذارد که با حرف طاء شروع شود و آن چیزی که دارد با
آن شکل مورد نظر را می‌گذارد هم باید با حرف طاء شروع
شود. وقتی او چیزی را روی هوا می‌گذارد آن شیء تبدیل به
واقعیت می‌شود و می‌توان از آن استفاده کرد!!! بومی
در سیرک که مستور طاء در آن جاکاری کند (نمایشی توسط
شیرها اجرائی شد و وقتی برنامه‌ی شیرها به پایان رسید آقای

مستور طاء وارد سن شد و گفت که بیشتر مردم فکر می‌کنند

که شیء همان کبی هستند که با حرف طاء شروع شوند ولی من می‌خواهم

این نظریه را از بن سیرم و دیگریم بیشتر چیزهایی که ما با آن سروکار داریم

با طاء شروع می‌شود. بعد از آن روی هوا با کبی «طبا شیر» یک

حلقه «طوق» کشید؟ گفت بیشتر هم چیزی که ما با آن سروکار داریم

با طاء شروع می‌شود و هم این حلقه هم منظور که داشت صحبت

می‌کرد تا همان صدای غرش شیری که (بسیار مفرود بود) کل سیرک

را لرزاند. شیر با صدای بلند و رسا گفت که من می‌خواهم از داخل

این حلقه بگذرم. آقای مستور طاء گفت: نه، نه، اصلاً!

شیر با والت عصیانیت گفت: چرا؟ مستور طاء گفت: چون

چون اسم تو آسدهست و با حرف طاء شروع می شود، با بیدستی

از این حلقه بگذرند که اول اسم آن ها با طاء شروع شود مثل :

(طیر، طیاره، عطفه) سیرکت: یعنی به یک می نونه از این حلقه

بگذره ولی من به ۱۱۹۹ و بعد از گفتن این حرف به خودت برخوردو

آماده می بریدین سدا از حلقه بگذرد. مسئول طاء با دیدن نارد

سیرکت: (هی، هی، صرکن، اولی، اولی، اولی) سیراز داخل

حلقه گذشت در آیا بستی را به زمین گذاشت دستش شروع کرد به

درد گرفتن. آقای مسئول طاء با دیدن حال بد آسده گفت: الان

یک چیزی می کشم که بتواند دست تو را معاینه کنه بعد از گفتن این

این حرف عکس یک دکتر را روی هوا کشیدم آن دکتر «طیب»



تبدیل به دانقیت شد و از داخل حلقه پرید و رفت دست

شیر را باند سیمی کرد. شیر که خالی بشیمان شده بود گفت:

وای چه استباهی کردم کاش به حرفت گوش می کردم، من دگر با

حرف طار بازی نمی کنم.

